

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بازتایپ، ویراستاری و ارسال از: دیپلوم انجنیر نسرین معروفی
۰۴ نومبر ۲۰۱۷

مدافعین استعمار نوین- ۲

چهارمین تفسیر از نامه سرگشاده کمیته مرکزی
حزب کمونیست اتحاد شوروی

و

دو نوع

سیاست همزیستی مسالمت آمیز

به کلی متضاد

ششمین تفسیر از نامه سرگشاده کمیته مرکزی
حزب کمونیست اتحاد شوروی

اداره نشریات زبانهای خارجی
پکن [بیجینگ] ۱۹۶۴

مدافعین استعمار نوین

چهارمین تفسیر از نامه سرگشاده کمیته مرکزی
حزب کمونیست اتحاد شوروی

هیأت تحریریه روزنامه "ژن ژیبائو" (مردم)
هیأت تحریریه مجله "خون چی" (پرچم سرخ)
(۲۲ اکتوبر سال ۱۹۶۷)

اداره نشریات زبانهای خارجی
پکن [بیجینگ] ۱۹۶۴

اقدام علیه جنگهای آزادیبخش ملی

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی به توسل به هر وسیله ای می کوشند خلقهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین را قانع کنند که از مبارزات انقلابی سرباز زنند، این بدان علت است که آنان با وجود این که در گفتار از جنبش آزادیبخش ملی و جنگهای آزادیبخش ملی پشتیبانی می کنند ولی در واقع در مقابل طوفان انقلاب از ترس بر خود می لرزند.

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی دارای "تئوری" مشهوری می باشد که معتقد است حتی "جرقه کوچکی می تواند موجب جنگ جهانی گردد" و اگر جنگ جهانی صورت گیرد این به معنای جنگ هسته ای حرارتی است و تمام بشریت را از بین می برد. از اینرو خروشچف با صدای هرچه رساتر می گوید که "در زمان ما "جنگهای محلی" کار بسیار خطرناکی است". "ما با پشتکار در این باره می کوشیم تا شراره ای را که می تواند آتش جنگ را برافروزد خاموش سازیم". در این جا خروشچف بین جنگ عادلانه و جنگ غیرعادلانه که کمونیستها باید از آن پیروی کنند عدول نموده است.

تاریخ ۱۸ ساله اخیر پس از پایان دومین جنگ جهانی گویای آن است که در شرایطی که امپریالیسم و سگهای زنجیری اش سلطه ظالمانه خود را به کمک سرنیزه حفظ کرده و انقلابات ملل ستمدیده را با نیروی مسلح سرکوب می کنند، جنگ آزادیبخش ملی اجتناب ناپذیر است. این جنگهای انقلابی بزرگ و کوچک علیه امپریالیسم و دنباله روانش که گاه در اینجا و گاه در آنجا برافروخته می شود ضرباتی بر نیروهای جنگی امپریالیسم وارد می آورد و نیروهای دفاع از صلح جهانی را تقویت می بخشد و موانع نیرومندی بر سر راه نقشه های امپریالیسم در برافروختن جنگ جهانی ایجاد می کند. این که خروشچف با سر و صدا اعلام می کند که باید برای صلح جرعه انقلاب را "خاموش کرد" در حقیقت بدان معناست که وی به عنوان حفظ صلح علیه انقلاب برمی خیزد.

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی درست بنابر چنین نظرات و سیاست نادرست نه تنها از تمام ملل ستمدیده طلب می کند که از مبارزات انقلابی آزادیبخش دست کشند و با امپریالیسم و استعمار "به طور مسالمت آمیز همزیستی کنند"، بلکه با امپریالیسم در یک صف قرار داشته و به هر وسیله ای متوسل می شود تا جرعه انقلاب را در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین خاموش نماید.

به عنوان مثال جنگ آزادیبخش ملی خلق الجزایر را مورد بررسی قرار می دهیم. رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی نه تنها طی مدت طولانی از آن پشتیبانی نمی کرد بلکه با امپریالیسم فرانسه در یک صف قرار داشت. خروشچف مسأله استقلال ملی الجزایر را به مثابه "امر داخلی" فرانسه تلقی نموده بود.

۳ اکتوبر سال ۱۹۵۵ وی ضمن بحث مسأله الجزایر اظهار داشت که "من قبل از هر چیز این را در نظر گرفته و می گیرم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در امور داخلی دول دیگر مداخله نمی کند". ۱۹ مارچ سال ۱۹۵۸ وی در مصاحبه خود با خبرنگار روزنامه "فیگارو" چاپ فرانسه نیز گفت: "ما خواهان تضعیف فرانسه نیستیم بلکه خواهان تحکیم عظمت آن می باشیم".

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی برای جلب لطف امپریالیسم فرانسه در مدت طولانی جسارت نداشت که دولت موقت جمهوری الجزایر را به رسمیت بشناسد و هنگامی که پیروزی جنگ خلق الجزایر علیه امپریالیسم فرانسه مسلم گردید و فرانسه مجبور به قبول استقلال الجزایر شد با شتاب زدگی اعلام داشت که دولت موقت الجزایر را به رسمیت می شناسد. این روش زشت آبروی کشورهای سوسیالیستی را ریخته است. اما رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی از تعریف رسوائی خود حذر نکرده ادعا می کند ثمراتی را که خلق الجزایر با ریختن خون خود و دادن قربانی به دست آورده است نیز باید در دفتر افتخاری به اصطلاح "همزیستی مسالمت آمیز" ثبت کرد.

حالا ببینیم، رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسأله کانگو چه نقشی ایفاء کردند. آنها به جای آن که از مبارزه مسلحانه خلق کانگو علیه استعمار فعالانه پشتیبانی نمایند با عجله به "همکاری" با امپریالیسم امریکا شتافتند تا "جرقه" کانگو را خاموش کنند.

۱۳ ماه جولای سال ۱۹۶۰ اتحاد شوروی به اتفاق ایالات متحده آمریکا به قطعنامه شورای امنیت ملل متحد پیرامون اعزام قوای ملل متحد به کانگو رأی موافق داد و بدین ترتیب به امپریالیسم آمریکا که زیر لوای سازمان ملل متحد اقدام به مداخله مسلحانه علیه کانگو نمود، کمک کرد. علاوه بر این اتحاد شوروی همچنین وسائل حمل و نقل خود را در اختیار قوای ملل متحد گذاشت. ۱۵ ماه جون خروشچف در تلگرام خود به کاساویو و لومومبا حتماً اعلام داشت که "شورای امنیت ملل متحد عمل مفیدی انجام داد".

سپس مطبوعات اتحاد شوروی به طور خستگی ناپذیر ملل متحد را تحسین کردند که گویا "به دولت جمهوری کانگو در دفاع از استقلال و حق حاکمیت آن کشور کمک کرده است" و اظهار امیدواری کردند که ملل متحد "تدابیر جدی اتخاذ کند". ۲۱ اگست و ۱۰ سپتمبر دولت اتحاد شوروی باز هم دوباره اعلامیه هائی انتشار داده و طی آنها ملل متحد را که خلق کانگو را سرکوب کرد، با کوشش تمام ستود.

بعداً در سال ۱۹۶۱ رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی گیزینگا را به شرکت در مجلس ملی کانگو که تحت "حمایت" قوای ملل متحد تشکیل شده بود و شرکت در دولت دست نشانده تشویق نمود. در آن موقع رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی حتماً فریبکارانه اعلام داشت که تشکیل مجلس ملی کانگو "حادثه بزرگی در حیات جمهوری جوان است" و "موفقیت نیروی ملی می باشد".

واقعیات به روشنی نشان می دهد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی با این سیاست نادرست خود به امپریالیسم آمریکا در تجاوز به کانگو کمک بزرگی کرده است. لومومبا به قتل رسید و گیزینگا زندانی شد و بسیاری از میهن پرستان دچار تعقیب و پیگرد گردیدند و مبارزه به خاطر استقلال ملی در کانگو با شکست مواجه شد. راستی مگر رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی ولو اندکی هم که شده در این امر حس مسؤولیت نمی کند؟

مراکز گره های تضاد های جهان کنونی

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی با بیانات و عملیات خود ضدیت جنبش آزادیبخش ملی و جنگهای آزادیبخش ملی مخالفت خلقهای انقلابی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را برانگیخته است. این کاملاً طبیعی و قانونمندانه است. ولی رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی از اینجا درس عبرت لازم نگرفت و خط مشی و سیاست نا صحیح خود را تغییر نداد و به عکس از رسوائی خشمگین شده و حزب کمونیست چین و دیگر احزاب مارکسیستی - لنینیستی را مورد یک سلسله افتراء ها و حملات قرار داده است.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سرگشاده خود حزب کمونیست چین را متهم می کند که گویا این حزب "تئوری نوینی" مطرح ساخته است. در نامه سرگشاده نوشته شده است: "طبق این تئوری تضاد اساسی دوران ما تضاد بین سوسیالیسم و امپریالیسم نیست بلکه تضاد بین جنبش آزادیبخش ملی و امپریالیسم است. نیروی قاطع مبارزه با امپریالیسم هم به عقیده رفقای چینی سیستم جهانی سوسیالیسم و مبارزه طبقه کارگر جهانی نیست بلکه باز هم جنبش آزادیبخش ملی است".

قبل از هر چیز باید گفت این جعل است. در نامه ۱۴ جون ما خاطر نشان شده است که تضاد های اساسی جهان کنونی تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشور های سرمایه داری، تضاد بین ملل ستمدیده و امپریالیسم، تضاد بین کشورهای امپریالیستی و بین گروه بندیهای سرمایه انحصاری می باشد. ما همچنین خاطر نشان ساختیم که تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی تضادی است بین دو نظام اجتماعی به کلی متضاد یعنی سوسیالیسم و سرمایه داری، بدون شک این تضاد بسیار حاد است. ولی مارکسیست -

لنینیستها نباید تضادهای موجود در مقیاس جهانی را به طور ساده تنها تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی بشمارند.

نظرات ما بسیار روشن است.

ما در نامه ۱۴ جون خود اوضاع انقلابی آسیا، افریقا و امریکای لاتین را تشریح نموده و اهمیت و نقش جنبش آزادیبخش ملی را ثابت کردیم و ما نوشتیم:

۱ - "نواحی وسیع آسیا، افریقا و امریکای لاتین نواحی است که تضاد های گوناگون جهان کنونی در آنجا متمرکز شده و ضعیف ترین حلقه زنجیر سلطه امپریالیسم است و نواحی عمده طوفانهای انقلابی جهان می باشد که در حال حاضر ضربات مستقیم بر امپریالیسم وارد می سازد".

۲ - "نهضت انقلاب دموکراتیک ملی در این نواحی و جنبش انقلاب سوسیالیستی جهانی دو جریان کبیر تاریخی معاصر است".

۳ - "انقلاب دموکراتیک ملی در این نواحی قسمت مهمی از انقلاب پرولتری جهانی دوران معاصر است".

۴ - "مبارزات انقلابی ضد امپریالیستی خلقهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین ضربات جدی بر بنیان سلطه امپریالیسم و استعمار نوین و کهن وارد می سازد و آن را تضعیف می نماید و این مبارزات نیروی پر قدرت دوران معاصر برای دفاع از صلح جهانی می باشد".

۵ - "بنابر این تا اندازه ای، امر انقلاب پرولتاریای بین المللی در مجموع خود عاقبت به مبارزات انقلابی خلقهای ساکن این نواحی که اکثریت مطلق جمعیت جهان را تشکیل می دهند، وابسته می گردد".

۶ - "بدین ترتیب مبارزات انقلابی ضد امپریالیستی خلقهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین به هیچ وجه مسأله منطقه ئی نیست بلکه مسأله است دارای اهمیت همگانی مربوط به امر انقلاب جهانی پرولتاریای بین المللی در مجموع خود".
همه اینها نقطه نظرهای مارکسیستی - لنینیستی است و نتایجی می باشد که در اثر تجزیه و تحلیل علمی واقعیات دوران کنونی به دست آمده است.

هیچ کس نمی تواند انکار کند که اکنون در آسیا، افریقا و امریکای لاتین اوضاع انقلابی از هر جهت مساعد است. اکنون انقلاب آزادیبخش ملی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به مثابه مهمترین نیروئی که مستقیماً بر امپریالیسم یورش می برد، در آمده است. آسیا، افریقا و امریکای لاتین ناحیه هائی هستند که تضاد های جهانی در آن تمرکز می یابد.

مراکز گره های تضاد های جهان و مراکز مبارزات سیاسی جهان چیزی تعیین شده برای یک بار و تا ابد نیست بلکه متناسب با تغییرات حاصله در مبارزه بین المللی و اوضاع انقلابی تغییر محل می دهد. ما اطمینان داریم که در نتیجه پیشرفت تضاد و مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی در اروپای باختری و امریکای شمالی که گهواره سرمایه داری و قلب امپریالیسم است سرانجام روز کبیر پیکار عظیم فرا خواهد رسید. در آنزمان اروپای باختری و امریکای شمالی بدون شک به مرکز مبارزه سیاسی جهان و مرکز گره های تضاد های جهان تبدیل خواهند شد.

لنین در سال ۱۹۱۳ گفته است: "سرچشمه نوین عظیم ترین طوفانهای جهان در آسیا گشوده شده است". "ما امروزه درست در عصر این طوفانها و انعکاس آنها در اروپا زندگی می کنیم". ("کلیات لنین" جلد ۱۸ صفحه ۵۴۶ چاپ روسی)

ستالین در سال ۱۹۲۵ نوشت: "کشور های مستعمره در پشت جبهه اصلی امپریالیسم قرار دارند. انقلابی شدن این پشت جبهه نمی تواند امپریالیسم را در هم نشکند، نه تنها از آنرو که امپریالیسم بدون پشت جبهه می ماند بلکه از آن جهت که

انقلابی شدن خاور باید تکان حلاله را به حدت یافتن بحران انقلابی باختر بدهد." ("کلیات ستالین" جلد ۷ صفحه ۲۳۱ چاپ روسی)

مگر این نظرات لنین و ستالین نادرست است؟ این نظرات در حقیقت دیر زمانی است که الفبای مارکسیسم - لنینیسم گردیده است. پر واضح است رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی هنگامی که از ته دل جنبش آزادیبخش ملی را کم ارزش می دهد حتا الفبای مارکسیسم - لنینیسم و واقعیات بسیار روشنی که در مقابل چشم دارد، ندیده می گیرد.

تحریف اندیشه لنینی در باره هژمونی انقلاب

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سرگشاده ۱۴ جولای خود همچنین در مسأله هژمونی پرولتاریا در جنبش آزادیبخش ملی به نظرات حزب کمونیست چین حمله کرده است. در نامه سرگشاده نوشته شده است که "رفقای چینی حتا می خواهند اندیشه لنینی را "اصلاح کنند" و ثابت نمایند که گویا هژمونی مبارزه جهانی با امپریالیسم به جای طبقه کارگر باید به وسیله ای خرده بورژوازی و یا بورژوازی ملی و حتا برخی از پادشاهان و پرنسها و اشرافی که دارای روحیات میهن پرستانه می باشد، اعمال شود". این تعریف آشکار و بی پرده نظرات حزب کمونیست چین می باشد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نامه ۱۴ جون خود ضمن اشاره به ضرورت حفظ هژمونی پرولتاریا در جنبش آزادیبخش ملی نوشته است: رسالت پرافتخاری که تاریخ برعهده احزاب پرولتری نواحی آسیا، افریقا و امریکای لاتین قرار داده چنین است: "بر افراشته نگاه داشتن پرچم مبارزه علیه امپریالیسم و علیه استعمار نوین و کهن، به خاطر استقلال ملی و در راه دموکراسی توده ئی و گام برداشتن در مقدم ترین صفوف نهضت انقلابی دموکراتیک ملی و مبارزه به خاطر آینده سوسیالیسم". "پرولتاریا و حزب آن باید بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان کلیه اقشاری را که می توان متحد ساخت، متحد نموده و جبهه واحد وسیع مبارزه علیه امپریالیسم و سگهای زنجیری اش را تشکیل دهد. استحکام و پیشرفت این جبهه واحد ایجاب می کند که حزب پرولتری در زمینه های ایدئولوژی، سیاسی و تشکیلاتی استقلال خود را حفظ کرده و هژمونی انقلابی خود را محفوظ نگاه دارد".

کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نامه ۱۴ جون خود ضمن بحث ضرورت ایجاد جبهه واحد وسیع ضد امپریالیستی در نهضت آزادیبخش ملی می نویسد: "در برابر ملل و خلقهای ستمدیده آسیا، افریقا و امریکای لاتین وظیفه مبرم مبارزه علیه امپریالیسم و سگهای زنجیری اش قرار دارد". "اقتشار فوق العاده وسیع اهالی این نواحی نمی خواهند در زیر یوغ بردگی امپریالیسم باقی بمانند و علاوه بر کارگران و دهقانان، روشنفکران و خرده بورژوازی و بورژوازی ملی میهن پرست و حتا برخی از پادشاهان و شاهزادگان و اشراف میهن پرست نیز جزو این اقشار می باشند".

نظرات ما کاملاً واضح است. در جنبش آزادیبخش ملی باید هژمونی پرولتاریا را محفوظ داشت و درعین حال باید جبهه واحد وسیع ضد امپریالیستی را تشکیل داد. بالاخره در اینجا چه چیز ناصحیحی وجود دارد؟ رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی به چه علت این نظرات صحیح ما را مورد تحریف و حمله قرار می دهد؟

این نه ما، بلکه درست خود رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی است که از اندیشه لنینی در باره هژمونی پرولتاریا در انقلاب عدول کرده است.

اگر از خط مشی نادرست رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروی گردد وظیفه مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار از بیخ و بن لغو خواهد گردید و با جنگ آزادیبخش ملی به کلی باید مخالفت ورزید و این بدان معنا است که پرولتاریا و

احزاب کمونیست کشور ها و ملل ستمدیده باید پرچم میهن پرستی مبارزه علیه امپریالیسم و در راه استقلال ملی را درهم پیچیده و آن را با دو دست به دیگران تقدیم نمایند. در این صورت چگونه می توان از جبهه واحد ضد امپریالیستی و هژمونی پرولتاریا سخن گفت؟

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی دائماً تبلیغ می کند که گویا تحت رهبری هرکس حتا ناسیونالیستهای ارتجاعی نظیر نهرو می توان سوسیالیسم را ساخت. این به خصوص با اندیشه هژمونی پرولتاریا از زمین تا آسمان فرق دارد. کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سرگشاده خود مناسبات پشتیبانی متقابل بین اردوگاه سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری از یک طرف و نهضت آزادیبخش ملی را از طرف دیگر اینطور تعبیر می کند که گویا جنبش آزادیبخش ملی باید تحت "رهبری" کشور های سوسیالیستی و نهضت های کشور های متروپل (مستعمره دار) قرار داشته باشد.

آنها حتا اعلام می دارند که چنین ادعائی متکی بر اندیشه لنینی در باره هژمونی پرولتاریا می باشد. بدیهی است که این ادعا تحریف و تجدید نظر فاحش در اندیشه لنینی می باشد. این امر نشان می دهد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی تلاش دارد خط مشی خود را در لغو انقلاب به نهضت انقلابی ملل ستمدیده تحمیل نماید.

ادامه دارد